

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

دلیلی را در جریان براءت در اقل و اکثر ارتباطی در اجزاء خارجی ذکر کردیم، عرض شد که اشکالاتی که بر جریان براءت در اقل و اکثر ارتباطی است که با این بیان ما و مقدمات ذکر شده قابل دفع است، یک اشکال را همراه با پاسخ آن اشاره کردیم.

اشکال دوم: شک ما در اقل و اکثر ارتباطی، شک در محصل است که به حکم عقل احتیاط واجب است

اشکال دوم که به بیانهای مختلف به اجزاء براءت در اقل و اکثر ارتباطی مطرح می‌شود این است که گفته می‌شود در اقل و اکثر ارتباطی شک ما در حقیقت شک در محصل است و در شک در محصل به حکم عقل احتیاط واجب است نه براءت.

بیان مطلب: مستشکل می‌گوید در مثال نماز، مولا بر ما نماز را واجب کرده است، نماز ماهیتی است مسبب از اجزائی، وقتی اقل را انجام می‌دهیم، در مثال ما نه جزء را اتیان می‌کنیم شک داریم آیا با اتیان این اسباب، مسبب که نماز باشد حاصل شده یا حاصل نشده است؟ عقل حکم می‌کند حتماً جزء دهم را اضافه کن تا یقین پیدا کنی به اینکه مسبب که نماز باشد محقق شده است، لذا شک در محصل شد و به حکم عقل احتیاط واجب است و نه براءت.

پاسخ از این اشکال از یکی از مقدمات پنجگانه که در آغاز دلیل مطرح شد، روشن می‌شود، و آن مقدمه این بود که ما اشاره کردیم در مرکبات خارجی که اجزاء با آن مرکب دو وجود دارند، سبب و مسبب فرض می‌شود مثلاً چند گیاه را با هم ترکیب می‌کند، بعد اینها را تبدیل به عصاره می‌کند، تبدیل به یک قرص و کپسولی می‌شود، وجود اینها این گیاهان سبب است برای وجود دومی که آن عصاره باشد، لذا سببیت و مسببیت شکل می‌گیرد، اگر شک کردیم یک جزئی که وجودش هم بی‌ضرر است آیا این جزء السبب است یا نه و در شکل گیری مسبب دخیل است؟ شک در محصل می‌شود.

ولی در مرکبات اعتباری ما در مقدمه توضیح دادیم، وجود کل مغایر با وجود اجزاء نیست تا سببیت و مسببیت باشد و شک در محصل صدق کند، بلکه وجود کل، عین وجود اجزاء است، لذا یقین داریم در مثل نماز وجوب بر نه جزء منبسط شده است، در جزء دهم شک داریم آیا وجوب نماز منبسط شده بر این جزء یا منبسط نشده؟ سببیت و مسببیت نیست، لذا شک در محصل نیست، شک در تکلیف است نسبت به اکثر و براءت جاری است.

اشکال سوم: که مقداری هم نگاه به جریان براءت شرعی است و از جهتی با اشکال دوم شبیه است، این است که می‌دانیم عدلیه اعتقاد دارند، که احکام شرعی فعل خداوند است و فعل الله معلل به غرض است. به عبارت دیگر مصالح و مفاسدی در متعلق حکم هست، مولا از انشاء این حکم غرض دارد.

از طرف دیگر عقل حکم می‌کند تحصیل غرض مولا بر عبد واجب است، حالا این دو مطلب را اینجا تطبیق بدهیم، مستشکل می‌گوید در اقل و اکثر ارتباطی از طرفی می‌دانیم مولا غرضی دارد و الا امر نمی‌کرد اگر غرضی نبود مولا به این عمل امر نمی‌کرد. از طرف دیگر می‌دانیم غرض مولا یا به اتیان اقل حاصل می‌شود و یا به اتیان اکثر، اینجا اگر من به اقل اکتفا کنم و اکثر را انجام ندهم شک دارم آیا غرض یقینی مولا که به عهده من آمد با اتیان اقل ساقط شد یا غرض مولا ساقط نشد؟ عقل می‌گوید باید احتیاط کنی تا یقین کنی غرض مولا حاصل شده است.

به عبارت دیگر مستشکل می‌گوید از طرفی علم اجمالی دارم غرض مولا یا در اقل است و یا در اکثر است، اینکه مسلم است، اگر دلیل خاص قائم می‌شد که غرض مولا در اتیان اقل است قهراً اقل کافی بود. اما فرض این است که حجتی قائم نشده که غرض مولا به اتیان اقل حاصل می‌شود، عقل حکم می‌کند باید اکثر را بیاوری تا یقین کنی به تحصیل غرض مولا.

سؤال: اگر کسی بگوید ما از یک طریقی ثابت می‌کنیم که غرض مولا متعین در اقل است، و آن طریق این است که ما در اکثر حدیث رفع جاری می‌کنیم و می‌گوییم اکثر جزء نیست وقتی جزء نبود نتیجه می‌گیریم غرض مولا در اقل است.

مستشکل جواب می‌دهد و می‌گوید اگر جریان حدیث رفع نسبت به اکثر بخواهید ثابت کنید غرض مولا اقل است، این اصل مثبت می‌شود، شما می‌گویید اصل این است که اکثر واجب نیست لازمه عقلی آن این است که غرض مولا در اقل متعین است، از نفی جزیت اکثر به لازمه عقلی آن رسیدید، پس غرض مولا متعین در اقل است لذا اصل براءت در اکثر ثابت نمی‌کند تعین

غرض مولا را در اقل و همچنان علم اجمالی باقی است که یا غرض مولا در اقل است و یا در اکثر است و این علم اجمالی به غرض می‌گوید باید احتیاط کنی و اکثر را انجام بدهی تا یقین کنی غرض مولا را انجام داده‌ای. پاسخ از این اشکال با توجه به دو مقدمه روشن می‌شود:

مقدمه اول: ما قبول داریم به حکم عقل تحصیل غرض مولا لازم است، ما عدلیه آن حرفهای شما را قبول داریم، افعال الله معلل به اغراض است، احکام فعل خداوند است، پس این احکام معلل به غرض است استیفای غرض مولا لازم است، ما همه اینها را قبول داریم، ولی نکته‌ای که می‌خواهیم بگوییم این است که در محل بحث ما از کجا فهمیدیم غرض مولا دوران امرش بین اقل و اکثر است؟ این را جواب بدهید، ما از کجا فهمیدیم که غرض مولا یا در اقل است و یا در اکثر؟ تنها طریق، ادله مثبت تکلیف است، ما راه دیگری نداریم، ما از ادله مثبت تکلیف چون مکلف فهمید نماز بر او واجب است، وجوب نماز مردد است بین با سوره و بدون سوره، بنابراین از علم به تردد تکلیف بین اقل و اکثر مکلف علم پیدا کرد به اینکه غرض مردد است بین اقل و اکثر، بنابراین سبب تردد غرض بین اقل و اکثر تردد تکلیف بین اقل و اکثر است.

مقدمه دوم: آیا حکم عقل به لزوم تحصیل غرض مولا یک حکم تعلیقی است یا یک حکم تنجیزی است؟ اگر حکم تنجیزی باشد یعنی در همه احوال به هر صورتی تحصیل غرض مولا لازم است، اگر حکم تعلیقی باشد، معنایش این است اگر مؤمنی از طرف شارع داشتیم، شارع گفت من این را از تو نمی‌خواهم، قهرا حکم عقل به تحصیل غرض مولا ساقط است، وقتی خود مولا بگوید نمی‌خواهم، عقل نمی‌گوید برو دنبال تحصیل غرض مولا. به عبارت دیگر اگر به خاطر عنوانی که عارض شده شارع بگوید اگر غرض من هم اینجا باشد من از تو نمی‌خواهم، عقل اینجا نمی‌گوید تحصیل غرض مولا لازم است. اگر مولا نخواهد تحصیل غرض لازم نیست. بعد از این دو مقدمه

پاسخ از این اشکال روشن است، علت اینکه امر غرض مردد شد بین اقل و اکثر، تردد تکلیف بین اقل و اکثر است، وقتی تکلیف مردد شد بین اقل و اکثر یعنی شک داریم در انبساط وجوب بر جزء اکثر که قبلا تحلیل کردیم، با شک در تکلیف نسبت به اکثر اصل برائت از اکثر جاری است، مستشکل اینجا یک مغالطه کرد، ما اصلا نمی‌خواهیم اینجا ثابت کنیم که حتما اقل متعلق غرض مولا است فقط، ما اصلا نیازی به این حرف نداریم، آنچه اینجا مهم است اصل برائت از اکثر جاری می‌کنیم پس اکثر از طرف علم اجمالی به تکلیف خارج شد، وقتی از طرف علم اجمالی به تکلیف خارج شد متعلقش هم که تعلق غرض به اکثر است خارج است لذا علم دارم به انبساط تکلیف به اقل، یقینا غرض مولا اینجا هست، در اکثر آیا غرض مولا هست یا نه شک داریم؟ از طرفیت علم خارج شد، وقتی شک دارم برائت از تکلیف جاری می‌کنم، لذا غرض یقینی نسبت به اکثر نیست و طرف علم اجمالی هم نخواهد بود که به حکم عقل لازم الاتیان باشد. اشکال چهارم خواهد آمد.